

فرق بین اصول دادرسی مدنی و جزائی

۷۰

دلیل در امور حقوقی و دلیل در امور جزائی

جریان دلیل در امور حقوقی و جزائی بعلاوه اختلاف تشکیلات و هدف آئین دادرسی مدنی و جزائی یکسان نیست زیرا در یک دعوی حقوقی اثبات حقیقت دعوا بعهده طرفین دعوی است. قاضی حقوقی رأساً تفحص نمیکند که آیا حق و طلبی وجود دارد یا نه و یا بر فرض وجود حق و طلبی بواسطه وقوع اتفاقی ساقط شده است یا خیر. بدون شک قاضی می‌تواند دستور تحقیقات محلی و یا ارجاع امر بکارشناس را بدهد مشروط بر اینکه اصحاب دعوی در اینباب اقلأً بطور ضمنی حین تصدیق یا انکار دعوی توافق کرده باشند.

طبق ماده ۴۶ قانون آئین دادرسی مدنی در مواردیکه مطابق قانون بگواهی گواهان می‌توان استناد نمود هرگاه یکطرف یا طرفین باطلاع اهل محل متمسک شوند دادگاه تحقیق محلی می‌نماید. و در مواردیکه رجوع بکارشناس لازم باشد طبق ماده (۴۴) از قانون مزبور دادگاه می‌تواند بنظر خود و یا بدرخواست اصحاب دعوی و یا یکی از آنها قرار ارجاع امر را بکارشناس بدهد.

اما در امور جزائی: بالعکس قاضی جزائی از دلیل استقبال میکند و رأساً شروع به تحقیقات می‌نماید و در اینصورت نظر قاضی متوجه کشف حقیقت است نه تأمین منافع خصوصی کسی.

این فرق اساسی بین جریان دلیل در آئین دادرسی مدنی و جزائی نتایج ذیل را دربر دارد:

- ۱ - دیگر مثل ازمینه قدیمه بعضی دلایل در امور جزائی قابل قبول نیست مثل قسم که ذیلاً شرح خواهیم داد.
- ۲ - در هر حال دلیل باید تهیه و تدارک شود منتها در امور حقوقی یک وضع مصنوعی تری را اکتساب میکند و در امور جزائی ساده‌تر و حقیقی‌تر است.
- ۳ - دلیل در امور جزائی دارای اهمیت فائقه است.

قسم در ازمینه قدیمه و عصر حاضر

قسم همه‌جا و همه‌وقت یکی از مؤثرترین عقیده و ایمان قضائی بوده است پایه و اساس آن هم مذهب و ایمان بخدای لایزال است.

فرق بین اصول دادرسی

قسم قضائی در حقوق جزائی معاصر بدو شکل عرض اندام میکند :

یکی قسم هیئت منصفه که قضاة موقت اند و هر یک از افراد هیئت منصفه بشرح زیر سوگند یاد میکنند : (خدا را شاهد و ناظر دانسته بدون حب و بغض و ترس و بدون طرفداری از جامعه و متهم با کمال بیطرفی و متانت که شایسته یک مرد آزاد و باتقوی است اتهامات و دلایل دفاع را دقیقانه رسیدگی کرده طبق الهامات وجدان و اطمینان قلبی خود تصمیم بگیرم) .

در قوانین ایران قسم هیئت منصفه ملاحظه نشد .

قسم دومی قسم شهود معمولی بعنوان دلیل و قسم کارشناس است .

اما اصحاب دعوی که در محاکمه دخالت دارند هرگز صدق بیانات خود را با قسم تایید نمیکند معذک در تاریخ تأسیسات جزائی سه نوع قسم اصحاب دعوی موجود بوده :

۱ - اتهام زننده برای تأیید و تأکید اسنادات ناقص خود بمنظور وادار کردن قاضی به محکومیت جزائی متهم قسم می خورد و اگر موضوع دعوی منافع مادی بوده متهم تسلیم می شد و در هر دو حال این رویه مخالف اصول مردود و غیر قابل قبول است معذک در نزد ملل و اقوام بدوی قسم وسیله اثبات اتهام بوده و بکار بردن چنین روشی در آن زمان بربریت بین بزرگترین اعتماد بقول انسان و ترس مذهبی از قسم است و یا اینکه بعلت نقص پیشرفت تمدن اغلب ارائه دلیل طبق قواعد و نظامات بسیار مشکل بوده است .

در نزد یونانیها و ژرمنها نیز قسم اتهام زننده بدون اینکه هرگز قدرت و تأثیر قطعی تحصیل کرده باشد بنظر می آید بعنوان فرعی و مقدماتی بین اسباب و دلایل اطمینان قلبی قاضی رخنه کرده است . بهر حال در قوانین معاصر بهیچوجه اثر و نمونه از قسم اتهام زننده نیست و در هیچ مملکتی اصول و قواعد آئین دادرسی هر چه باشد قبول نمیکند اتهام زننده اسنادات خود را با قسم تایید و تقویت کند .

۲ - نوع دوم قسم قسمی است که متهم می خورد و آن یک نوع دفاعی بوده که متهم بوسیله قسم از خود میکرد و اگر قسم می خورد که چنین کاری را نکرده از اتهام خلاصی می یافت . مدتها این نوع قسم در قوانین قدیم برقرار بوده است . منشاء این عادت و رسوم مخصوصاً در قوانین ژرمانی یافت میشود و در قرون وسطی دارای اهمیت زیاد بوده است .

در زمان بربریت قسمی معمول بود که اشخاص خارج در دادگاه بقید قسم بی گناهی متهم را تصدیق میکردند و مبنای حکم قاضی قرار میگرفت آنها شاهد نبودند بلکه اقاریر متهم را تأیید و تصدیق میکردند . این اشخاص دربدو امر اقوام متهم بودند بعدها همسایه و دوستان متهم و اشخاص دیگری هم می توانستند چنین عملی را انجام

فرق بین اصول دادرسی

دهند. بعدها در زمان قدرت و حاکمیت مطلق پاپ، کلیسا با تغییراتی این نوع قسم را قبول کرد و شخص خارجی در موقع قسم بوجدان شخصی استناد میکرد بعلاوه اجرای این نوع قسم محدود بموقعی شد که دلایل اتهام مشکوک و شبهه دار و خفیف بود بنا بر این دیگر قسم دسته جمعی اقوام و دوستان نبود متهم به تنهایی می باید قسم بخورد وبهین شکل قسم تا آخر قرن هفدهم در ممالک آلمانی نژاد برقرار بود بعدها این نوع قسم تابع و ضمیمه قسم دیگری شد که بموجب آن باشخاصی که دارای آباء و اجداد شرافتمندی بودند و اتهام مهم اساسی هم نداشتند برای اینکه تحت اتهام دائم نباشند اجازه می دادند با خوردن قسم تبرئه کامل حاصل کنند در حال این نوع قسم هم از قوانین اصول دادرسی جزائی آلمان در قرن نوزدهم زایل و از بین رفت - آثار و علائم این نوع قسم در قوانین قدیم انگلیس نیز در مورد محکومیت های بجزای نقدی یافت می شد و امروز بکلی این عادت کهنه از بین رفته است .

۳ - نوع سوم قسم قسمی بود که بعنوان تضمین صدق و حقیقت اظهارات متهم در استنطاق باو تحصیل می شد . در هر حال با انقلاب کبیر فرانسه آخرین علائم و آثار استعمال قسم چه از طرف اتهام زننده و چه از طرف متهم و کلیه اصحاب دعوی بعنوان دلیل و یا تضمین دلیل از بین رفته است .

مقایسه بین قواعد دلایل در امور حقوقی و جزائی

در بالا گفتیم جریان دلیل در امور حقوقی و جزائی بلحاظ اختلافاتی که بین تشکیلات و هدف آئین دادرسی مدنی و جزائی موجود است (این اختلاف تشکیلات بین آئین دادرسی مدنی و جزائی و هدف این دو آئین دادرسی قبلاً در همین مجله به تفصیل بیان شده است) یکسان نیست . اما اختلافات از نظر قواعد دلیل بین دعوای حقوقی و دعوای جزائی از طبیعت اشیاء سرچشمه میگردد زیرا اختلافات ناشی از نفس تحقیقاتی است که مستلزم این دو وضعیت است .

مقصد در دعوای حقوقی تحصیل دلیل مشروعیت و قانونی بودن ادعا اعم از طلب یا حقوق ارتفاقی یا حق مالکیت است ولی مقصد در دعوای جزائی تحصیل و بدست آوردن حقیقت اتهام است یعنی مجرمیت متهم در مورد ارتکاب عمل غیرقانونی که باو نسبت داده شده . چه قانون مدنی اثبات مسائل حقوقی را تحت قواعد و اصولی در آورده و طرفین را مجبور کرده است در موقع ادعا و اعتراض مثلاً فلان دلیل را قبلاً تهیه کنند بطرفی که حقوق آنها را تضمین کرده و حتی از مشکلات اجتناب نمایند بنابراین در واقع بمنظور جلوگیری از منازعه و جدال است که حقوق مدنی موجبات تنظیم دلایل قانونی را فراهم میکند ولی در دعوای جزائی وضعیت بکلی طور دیگر است :

طرفین نمی توانند احتیاطات لازم را قبلاً برای تحصیل دلیل در یک عمل غیرقانونی بنمایند بنابراین طرفین را در تهیه دلیل بهر طریق و با هر ترتیبات خاصی که قاضی را قانع کند باید آزاد گذاشت و همین آزادی کامل اصحاب دعوی در تهیه دلیل یا اصول دلیل وجدانی یا اطمینان خاطر قاضی که شرح آن سابقاً به تفصیل داده شده است تواق و انطباق کامل دارد .

پایه و اساس قواعد و اصول دلیل وجدانی کشف حقیقت در نتیجه تأثیر مجموع تحقیقات و رسیدگیها در عقل و وجدان قاضی و سنجش آزادانه دلائل و تحصیل آزادانه اطمینان و ایمان بدلائل ابرازیه است .

امروز نزد تمام ملل متمدند قواعد و اصول دلیل وجدانی بنام آخرین مرحله تکامل بشری قائم مقام اصول دلیلی قانونی حقوق قدیم شده است .

در حقوق قدیم قانون قبلاً و سایل محققه اثبات اتهام و درجه دلیل ضروری یا کافی را برای صدور حکم مجازات تعیین میکرد و متهم طبق همان قانون و اصول مجبور بود در جلسه اول محاکمه بگوید مقصر است یا نه و اگر مقصر نیست باید دلایل رد اتهام را اقامه کند .

در این سیستم اقرار متهم در جلسه اول محاکمه شاه دلیل محسوب بود .
بهر حال این روش تا آخر قرن هیجدهم دارای قدرت قانونی بود .

طریقه تهیه دلیل در امور حقوقی

در امور حقوقی تئوری دلایل از یکطرف محدود است بحقوق مدنی و از طرف دیگر با اصول دادرسی مدنی زیرا حقوق مدنی مجموعه قواعدی است که روابط حقوقی بین افراد را لحاظ فامیل و دارائی (حق مالکیت - حق نقل و انتقال و وصیت و غیره) و چگونگی حق استفاده افراد از حقوق خود و اجرای آنها را تعیین میکند و قوانین آئین دادرسی مدنی مجموعه قواعدی است که هر وقت بین افراد اختلاف و دعوائی بروز کرد طرفین ناگزیر از تبعیت آن قواعداند و در واقع هنگام بروز اختلاف بین افراد و طرح دعوی در محاکم صالح است که طرفین دلایل خود را برله یا علیه یکدیگر بکار میبرند و بنابر این قوانین آئین دادرسی مدنی قواعد و ترتیباتی را که بموجب آنها دلایل باید ارائه و تسلیم شوند تعیین میکنند . اما غالباً دلیل در امور حقوقی وقتی تهیه و تحصیل میشود که طرفین روابط حقوقی عادی دارند و بهیچوجه بین آنها کوچکترین اختلاف موجود نیست و منظور از تدارک آنها محققاً برای اجتناب از بروز هر نوع اختلاف است ولی هر وضع و مقامی که دلیل در یک دعوی حقوقی داشته باشد همیشه علت و سبب خاصی برای ارائه آن نیست و در واقع وقتی که ضرورت ارائه آن اقتضا کرد در اینصورت دلیل از امور اتفاقی دعوی محسوب است و همیشه در مورد امور اتفاقی است که قوانین آئین دادرسی مدنی از دلیل بحث و گفتگو می نمایند .

طریقه تهیه دلیل در امور جزائی

برخلاف آنچه دلیل در امور حقوقی را طرفین در موقع داشتن روابط حقوقی عادی تهیه و تحصیل میکنند در امور جزائی طرفین قبلاً در مقام تدارک دلیل بر نمی آیند و بهیچوجه عقب دلیل نمیروند مگر برای اینکه بخواهند دعوائی اقامه کنند و یا اینکه متهمی را اذعان کرده اتهام او را ثابت کنند بنابر این دلیل فقط در جریان تعقیب تهیه میشود و قواعد

فرق بین اصول دادرسی

دلیل کاملاً مرتبط و وابسته بقوانین آئین دادرسی جزائی است بعلاوه دلیل در امور جزائی مثل یک دعوی اتفاقی در امور حقوقی متجلی و ظاهر نمی‌شود.

دلیل همیشه در امور جزائی باید تهیه شود و رسیدگی و تحقیقات که همانا کشف جرم و تهیه و جمع آوری دلایل است پایه و اساس آئین دادرسی جزائی است چه در مرحله تحقیق اولی و چه در مرحله حاکمه .

اهمیت فائده و متمایز دلیل در آئین دادرسی جزائی متضمن خصوصیات بشرح زیر است.

۱ - دادستان باید تمام شرایط قابل قبولی دعوی عمومی را ثابت کند مخصوصاً باید ثابت کند جرم ارتكابی هنوز مشمول مرور زمان نشده و حق تعقیب او هنوز محفوظ است.

۲ - دادستان باید وجود جرم و ارتكاب آن از ناحیه متهم و بالاخره هر نوع تقصیر و مجرمیت متهم را ثابت کند.

۳ - در امور حقوقی مدعی از اقامه هر نوع دلیل در موقع اقرار مدعی علیه معاف است در صورتیکه اقرار متهم در امور جزائی به تنهایی و با لذات دلیل مجرمیت محسوب نیست و همچنین در امور حقوقی در صورت وجود بعضی قرائن و امارات قانونی بعلت اعتباریکه دارند مدعی از اقامه هر نوع دلیل معاف است و حال آنکه در امور جزائی اماره قانونی که بموجب آن بتوان مدعی را بانگاه آن از اقامه دلیل و اثبات جرم معاف نمود وجود ندارد.

امارات قانونی از مواد ۱۳۲۱ بعد در قوانین مدنی ایران ذکر شده و ما بموقع خود اماره و اقسام مختلف آنرا مشروحاً بیان خواهیم نمود.

روش کار در امور اتفاقی

بطور اختصار در بالا تذکر داده شد دلیل از امور اتفاقی دعوی محسوب است و همیشه در مورد امور اتفاقی است که قوانین دادرسی مدنی از دلیل بحث و گفتگو مینمایند اینک تفصیل قضیه :

امور اتفاقی ترجمه کلمه (incidents) است که در قوانین آئین دادرسی مدنی ما نیز بطریقی که ذیلاً شرح داده میشود از آن بحث شده است :

تمام وقایع و اتفاقاتی که در ضمن محاکمه رخ داده جریان عادی دعوی را تغییر میدهد امور اتفاقی میگویند مثلاً وقتیکه مدعی علیه بصلاحت ذاتی یا نسبی دادگاه و یا با هلیت قانونی مدعی از لحاظ صغیر و مجنون بودن و یا عدم احراز سمت او از لحاظ وکالت یا ولایت و قیمومت ایراد میکند و یا اینکه مدعی است دعوی مشمول مرور زمان شده است بدیهی است تا تحقق مراتب فوق و رسیدگی بانها محاکمه از جریان طبیعی و عادی خود خارج میشود و گاهی هم بلحاظ صحت ایرادات اساساً دعوی مطروحه از میان میرود.

فرق بین اصول دادرسی

امور اتفاقی دعوی تنها شامل ایرادات نیست اسقاط دعوی در نتیجه انقضاء مهلت قانونی و همچنین دعوی تقابل و دخول ثالث و غیره نیز از امور اتفاقی دعوی محسوب اند.

دعوی امور اتفاقی گاهی جنبه موقت دارد و باید قبل از رسیدگی بماهیت دعوی حل شود مثل توقیف مال متنازع فیه در نزد ثالث تا صدور حکم قطعی و گاهی جنبه قطعی دارد در اینصورت باید با ماهیت دعوی تماماً رسیدگی شود مثل دعوی عدم النفع *dommages-intérêts* و یا دعوی اجرای موقت. بطور کلی دعوی اتفاقی اگر ساقط داشته باشد باید قبلاً رسیدگی شوند بنابراین قضاة در اینباب دارای اختیارات مطلق اند که آیا بدعوی اتفاقی علیحده و یا ضمن رسیدگی بماهیت دعوی رسیدگی نمایند.

اما امور اتفاقی در قوانین ما

امور اتفاقی دعوی از فصل هشتم ماده ۱۹۷ تا فصل نهم ماده ۳۱۴ قوانین آئین دادرسی مدنی را تشکیل میدهند و متضمن ایرادات و ورود ثالث و دعوی تقابل و غیره و غیره میباشد.

چون پاره از مواد قوانین آئین دادرسی مدنی در زمان حکومت اسبق اصلاح و یا لغو شده و فعلاً از لحاظ رعایت حقوق مکتسبه موقتاً قابل اجرا و معتبراند و اخیراً هم از طرف مجلس شوری و سنا اختیارات کمیسیونهای مربوطه در رسیدگی باصلاحات و تغییرات قوانین مزبور بحدت چهارماه تمدید شده است و چون اصلاحات انجام شده شامل مواد مربوط بامور اتفاقی نیز میباشد و معلوم نیست کمیسیونها در اینباب چه نظریه اتخاذ خواهند نمود بهمین جهت فعلاً نسبت باختیارات دادگاهها در رسیدگی بامور اتفاقی بطور قطع نمیتوان اظهارنظر نمود ولی طبق همان قوانین اصلاح شده اختیارات دادگاهها در رسیدگی بامور اتفاقی محدود بود بموارد مذکور در مواد ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۷ و ۲۳۲ و ۲۷۱ قوانین آئین دادرسی مدنی و اختیارات مذکور خلاصه مشعر است بر صدور پاره قرارها از قبیل قرار عدم صلاحیت ورد دعوی قبل از رسیدگی بماهیت دعوی و قبول و یا عدم قبول درخواست تأمین خواسته (مدعایه) از طرف دادگاه باستثناء مواردیکه قانوناً مجبور بقبول است. ممکن است همان اختیارات محاکم که در موقع اصلاح هم مورد نظر واقع شده از طرف کمیسیونها نیز تأیید شوند.